

پژوهشنامه ادب غنایی دانشگاه سیستان و بلوچستان  
سال هفدهم، شماره ۳۲، بهار و تابستان ۱۳۹۸ (صص ۸۴-۷۱)

## تطبیق عاشقانه حماسی «سیاوش و سودابه» با همتای اروپایی آن

۱- ناهید جمفیری

### چکیده

در ادبیات ملل آثار فراوانی را می‌توان یافت که در آن‌ها عشق، آن هم از نوع ناپاک و ممنوعش، موضوع و محور اصلی داستان‌ها باشد. داستان «سودابه و سیاوش» از حکیم توس و رمانس «تریستان و ایزوت»، نوشته ژوزف بدیه فرانسوی، از جمله آن آثار است. این دو اثر دارای همسانی‌ها و ناهمسانی‌های بسیاری با یکدیگرند که هر دو اثر منظوم و مثنوی را با یکدیگر قابل قیاس و انطباق می‌سازند. این مقاله به منظور بررسی و شناخت وجوه اشتراک و افتراق دو اثر، انجام شده است. نوع پژوهش، تحلیلی - توصیفی و براساس کتب و اسناد معتبر کتابخانه‌ای بوده است. نتایج به دست آمده نشان می‌دهد که شباهت اساسی هر دو روایت در آن است که دختری جوان با پادشاهی پیر ازدواج می‌کند و پس از مدتی میان شه‌بانو و یکی از خویشاوندان شوهر که در داستان سودابه و سیاوش، «پسر شوهر» و در تریستان و ایزوت، «خواهرزاده شوهر» مطرح است، عشقی ممنوع آغاز می‌شود و در پایان هر دو روایت مرگ قهرمانان را به همراه دارد؛ تفاوت اصلی نیز در آن است که در روایت فردوسی عشق شه‌بانو به سیاوش یک طرفه، اما در داستان تریستان و ایزوت این عشق دو سویه است.

**کلیدواژه‌ها:** عاشقانه حماسی، عشق، سیاوش و سودابه، تریستان و ایزوت.

---

۱- استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد اسلامشهر، دانشگاه آزاد اسلامی، اسلامشهر، ایران.

Email: Na\_jafari@iiu.ac.ir

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۷/۸

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۱/۱۳

## ۱- مقدمه

حماسه در لغت عبارت است از: «دلآوری و دلیری» (دهخدا، ذیل حماسه). حماسه «نوعی از اشعار وصفی است که مبتنی بر توصیف اعمال پهلوانی، مردانگی‌ها، افتخارات و بزرگی‌های قومی یا فردی است؛ به نحوی که شامل مظاهر مختلف زندگی آن‌ها شود. حماسه از زمانی که ملتی در راه حصول تمدن گام نهاده‌است، سخن می‌گوید و در آن سخن از جنگ‌هایی است که برای استقلال و بیرون‌راندن یا شکست دشمن یا کسب نام و به دست آوردن رفاه صورت گرفته‌است» (صفا، ۱۳۶۳: ۱۳). «شاهنامهٔ فردوسی» و رمانس «تریستان و ایزوت» از ژوزف بدیه در زمرهٔ این آثار است؛ اما نکتهٔ قابل تأملی که در این آثار به چشم می‌خورد آن است که مضمون اساسی آن‌ها تنها محدود به شرح دلآوری‌ها و جنگ‌های بی‌امان نیست؛ بلکه یکی از ارکان و موضوعات اساسی این داستان‌های حماسی، «عشق» است و چه بسا که این عشق خود اساس جنگ‌ها و کینه‌کشی‌ها باشد. در هر حال آمیزش و اختلاط «عشق» در نوع حماسه، موجب خلق داستان‌های عاشقانهٔ حماسی است که این قسم از داستان‌ها را «شاید بتوان نوع ادبی فرعی و جداگانه‌ای در نظر گرفت که در مرز دو قلمرو نوع ادبی غنایی و حماسی در نوسان است» (استاجی، ۱۳۹۰: ۴).

## ۱-۱- بیان مسأله و سؤالات تحقیق

نگاه صرف حماسی داشتن به شاهنامه و دیگر آثار مطرح در این حوزه، موجب غفلت از یافتن جنبه‌های دیگر زیباشناسی آن‌ها می‌شود؛ چراکه این آثار علاوه بر داشتن روح حماسی، سرشار از داستان‌های عاشقانه، عارفانه و تعلیمی است. دو داستان عاشقانهٔ «سودابه و سیاوش» و «تریستان و ایزوت» نیز اگرچه در دو سرزمین مختلف خلق شده‌اند؛ اما از نظر ساختار و مضمون، شباهت‌های بسیار چشمگیری با یکدیگر داشته و هر دو داستان علاوه بر داشتن روح حماسی، از رنگ و بوی عاشقانه و غنایی نیز برخوردارند؛ این دو داستان جلوهٔ باشکوهی از آمیزش احساسات درونی و رفتارهای بیرونی قهرمانان آن است که تاکنون به آن پرداخته نشده‌است. پرسش‌های اصلی مطرح شده در این نوشتار عبارت‌اند از:

- جایگاه و نوع عشق در هر دو روایت مورد نظر چگونه است؟

- عاشقانه‌های «سودابه و سیاوش» و «تریستان و ایزوت» از نظر محتوایی چه شباهت‌ها و تفاوت‌هایی با یکدیگر دارند؟

## ۲-۱- اهداف و ضرورت تحقیق

این پژوهش بر آن است که در راستای پرسش‌های مطرح‌شده در بالا، دو عاشقانه حماسی جهان را با یکدیگر مقایسه کند و وجوه اشتراک و افتراق آن‌ها را بیابد؛ چراکه تاکنون این دو اثر ارزشمند در تقابل با یکدیگر قرار نگرفته و به‌همین علت، بررسی و یافتن همسانی‌ها و ناهمسانی‌های این دو عاشقانه، دریچه جدیدی از فهم آن‌ها را بر روی ادب‌دوستان جهان می‌گشاید.

## ۳-۱- پیشینه تحقیق

اگرچه مقایسه داستان تریستان و ایزوت با دیگر داستان‌های ادب پارسی نظیر: «مقایسه ویس و رامین و تریستان و ایزوت» توسط کاظم دامغانی ثانی (۱۳۹۰)؛ «نقش زنان در دو داستان تریستان و ایزوت و ویس و رامین»، دکتر علیرضا شاد آرام و همکاران (۱۳۸۹)؛ «تطبیق دو داستان ویس و رامین و تریستان و ایزوت»، مهدی ممتحن و همکاران (۱۳۸۹)، در مقالات مسبوق به سابقه است؛ اما تاکنون دو اثر «تریستان و ایزوت» و «سیاوش و سودابه» در تقابل با یکدیگر قرار نگرفته‌اند و به‌همین دلیل، طرح این موضوع کاملاً نوآورانه است.

## ۲- مبانی نظری بحث

### ۲-۱- ژوزف بدیه (Joseph Bédier)

ژوزف بدیه در سال ۱۸۶۴ در فرانسه به دنیا آمد. او به سال ۱۹۰۳ به جای استاد خود بر کرسی ادبیات فرانسه که مربوط به قرون وسطی بود، نشست و در رساله خود با نام «افسانه‌ها» ثابت کرده که ریشه افسانه‌های قرون وسطایی، فرانسوی است. از آثار ژوزف بدیه می‌توان به مجموعه‌ای با نام «افسانه‌های حماسی»، متن جدیدی از داستان «تریستان و ایزوت» و تصحیح تحقیقی از نغمه رولان اشاره کرد. او همراه با پل هازار، تاریخ ادبیات فرانسه را نیز در دو جلد منتشر کرد. رمانس تریستان و ایزوت، اگرچه در زمره حماسه یا رزم‌نامه‌های درباری است؛ اما در واقع یکی از زیباترین داستان‌های دلکش عاشقانه جهان است که از قرون پیش تا امروز، دست‌مایه کار شاعران و موسیقی‌دانان بسیاری در اروپا قرار گرفته‌است.

#### ۱-۱-۲- خلاصه داستان «تریستان و ایزوت»

- ۱- «مارک شاه» بر کشور کورنوا فرمانروایی می‌کرد؛ در حالی که همسر و هیچ فرزندی نداشت.
- ۲- «ریوالن»، پادشاه لونوا، از دوستان او بود؛ مارک‌شاه خواهر خود، سپیدگل را به ازدواج او

در آورد. روزی دشمنی سخت بر لونوا می‌تازد و شاه سپیدگل را که باردار بود به «روهالت»، سردار خود، می‌سپارد و خود شاه در این نبرد کشته می‌شود. چند روز بعد «تریستان» به دنیا می‌آید و مادرش هم از دنیا می‌رود.

۳- روهالت هفت سال تریستان را مثل فرزند خود پرورش می‌دهد و سپس او را به استادی با کفایت به نام «گورنال» می‌سپارد و گورنال همه هنرها را به تریستان می‌آموزد.

۴- روزی تریستان توسط سوداگران نروژی دزدیده می‌شود و به سبب طوفانی شدن دریا، در ساحلی رها می‌شود و سپس در پی ماجراهایی به دربار مارک‌شاه راه می‌یابد. روهالت به دنبال تریستان می‌شتابد و او را در دربار می‌یابد و به مارک‌شاه می‌گوید که تریستان خواهرزاده اوست.

۵- روزی تریستان، در نبردی سخت زخمی می‌شود و برای رهایی از این زخم به تنهایی بر دل دریا می‌زند؛ تقدیر قایق تریستان را به ایرلند می‌برد و در آنجا شه‌بانوی ایرلند و دخترش «ایزوت» زرین موی، به پرستاری او می‌پردازند و او را درمان می‌کنند.

۶- تریستان بعد از التیام زخم‌هایش به نزد شاه‌مارک بازمی‌گردد. چهار بداندیش در دربار حضور دارند که شاه را تشویق به انتخاب همسری می‌کنند تا پادشاهی بعد از او به تریستان نرسد.

۷- شاه شرطی برای آنان می‌گذارد، او چند تار موی ایزوت زرین‌موی را که توسط دو پرستو آورده شده‌بود، می‌یابد و سوگند یاد می‌کند که جز با صاحب این موها ازدواج نکند. تریستان این موها را می‌شناسد و مأمور می‌شود که ایزوت را از ایرلند با خود به دربار مارک‌شاه بیاورد.

۸- از آنجایی که ایزوت جوان از این ازدواج خشنود نیست، ملکه مادر، برای آنکه از غم دخترش بکاهد، مهردارویی آماده می‌کند که وقتی دو نفر از آن بنوشند، عاشق یکدیگر می‌شوند. «برانژین» خدمتکار، مأمور آن است که این مهردارو را به ایزوت و شاه‌مارک بنوشاند؛ اما او به اشتباه این دارو را به تریستان و ایزوت می‌نوشاند و ناگزیر عشقی میان آن دو شکل می‌گیرد.

۹- ایزوت ناگزیر به نزد مارک‌شاه می‌آید و با او ازدواج می‌کند و بدین ترتیب، تریستان و ایزوت پنهانی به یکدیگر عشق می‌ورزند. سرانجام رازشان توسط چهار بداندیش در دربار برملا می‌شود.

۱۰- «فروسن» به شاه می‌گوید که تریستان فرمان بده فردا به سوی کشور کاردوئل بشتابد و پیغامی را به آرتور شاه برساند؛ من به خدا سوگند می‌خورم که تریستان پیش از رفتن به آنجا برای خداحافظی نزد ایزوت می‌رود.

۱۱- پس «گورزاد» حیل‌های می‌اندیشد و مقداری آرد بر بستر تریستان و شه‌بانو می‌ریزد تا اگر

یکی از آن دو بخواهد نزد دیگری بروند، نشان پای آنان بر آرد بماند. تریستان بیدار است و به حیلۀ او پی می برد. تریستان روی بستر خود می ایستاد و با جستی بر بستر شاه فرودمی آید؛ روز قبل پای تریستان در جنگل، توسط گرازی زخمی شده بود و به همین دلیل خون از پایش جاری می شود و بر آردها می چکد.

۱۲- شاه لکه خون را می بیند و تصمیم به قتل عشاق می گیرد و دستور می دهد تا در بیرون شهر گودالی بکنند و در آن آتشی برافروزند. نگهبانان برآند که نخست تریستان را به سوی خرمن آتش آورند؛ اما تریستان در راه موفق به فرار می شود. زمانی که خبر فرار تریستان به شاه می رسد، او فرمان می دهد تا ایزوت را به کنار آتش بیاورند. صد جدامی از مارک شاه می خواهند که زن خود را به آن ها بسپارد تا هر لحظه آرزوی مرگ کند؛ اما تریستان موفق می شود که معشوقه خود را هم از چنگال جدامیان رهایی بخشد و از آنجا بگریزند.

۱۳- آنان مدت دو سال زندگی خود را پنهانی در جنگل موروا سپری می کنند و پس از مدتی، آن دو با اطمینان به بخشایش مارک شاه و با وساطت او گرن رهبان که در آن جنگل در صومعه ای زندگی می کرد، تریستان، ایزوت را به شاه مارک بازمی گرداند و خود به خانه جنگلبان پناه می برد.

۱۴- روزی چهار بداندیش به شاه گفتند: «ایزوت بی گناهی خود را به شاه اثبات نکرده است، اگر او بی گناه است، از گرفتن آهن تفته رنجی نمی برد. شه بانو می پذیرد و سوگند یاد می کند.»

۱۵- آن دو نمی توانند یکدیگر را فراموش کنند تا آنکه تریستان دو تن از بداندیشان را می کشد و به برتانی تبعید می شود و در آنجا برای فراموش کردن ایزوت با زنی به نام، ایزوت سپیددست، ازدواج می کند.

۱۶- ایزوت سپیددست از ماجرای عشق شوهرش بی اطلاع است. روزی تریستان در جنگی مجروح می شود و از برادر زن خود، «کاهردن»، که از راز عشق او باخبر است می خواهد که به نزد ایزوت برود و او را با خود به برتانی بیاورد. او از کاهردن می خواهد که اگر موفق به آوردن ایزوت شد، به هنگام بازگشت بر کشتی خود بادبانی سفید نصب کند و اگر موفق نشد، بادبانی سیاه برافرازد. کاهردن ایزوت را با خود می آورد، اما ایزوت سپیددست از راز عشق شوهر خود باخبر شده و به دروغ به تریستان می گوید که کاهردن با بادبانی سیاه درحال نزدیک شدن به ساحل است. تریستان امید خود به دیدار معشوقه را از دست می دهد و در دم جان می سپارد.

۱۷- ایزوت چون به ساحل می رسد و از مرگ تریستان باخبر می شود، در کنار او جان می سپارد.

۱۸- مارک شاه از مرگ آنان مطلع می‌شود و کالبد آنان را به سوی تتنازل می‌برد و آن‌ها را در دیری به خاک می‌سپارد. شب هنگام از گور تریستان، عشقه‌ای سبز و پربزرگ، با گل‌های خوشبو می‌روید و از بالای دیر می‌گذرد و در گور ایزوت فرومی‌رود. عشقه را بریندند، اما فردا باز روید به همان سرسبزی و سه بار خواستند آن عشقه را نابود کنند، اما نتوانستند.

## ۲-۲- سیاوش و سودابه

از ویژگی‌های یک داستان خوب گفته‌اند که باید خوب آغاز شود و به نحو بسیار خوبی نیز به پایان برسد. فردوسی در داستان سودابه و سیاوش مانند سایر داستان‌های شاهنامه کلام را با استادی هرچه تمام‌تر آغاز می‌کند و با چیره‌دستی خود به پایان می‌برد. «عشق یکی از بزرگ‌ترین و اساسی‌ترین نیروهای طبیعت انسانی است» (یونسی، ۱۳۹۲: ۱۹۰) و فردوسی داستان سیاوش را از نقطه حسیض داستان‌های عاشقانه جنسی آغاز می‌کند و تا اوج داستان‌های عارفانه بالا می‌برد. شروع داستان با عشق پلید سودابه آغاز می‌شود و هیچ شاعری نمی‌توانست به‌مانند استاد توانای توس عشق فاسد سودابه را این‌گونه عقیفانه و با پرده‌پوشی توصیف کند و سپس از سیمای یک پهلوان و شاهزاده با زبانی رمزگونه فردی کامل بسازد و با مرگ شهادت‌گونه وی و ریختن خونش بر زمین و رویش گیاهی به نام «خون سیاوشان» او را مقدس و همیشه جاویدان کند.

## ۲-۳- بحث و بررسی

### ۲-۳-۱- شباهت‌های داستان «سیاوش و سودابه» با «تریستان و ایزوت»

#### ۲-۳-۱-۱- مادر قهرمانان

در هر دو روایت، در شروع داستان، سخن از تولد کودکانی است که نقش قهرمان و شخصیت اصلی دو داستان را ایفا می‌کنند و تمام داستان بر حول محور وجودی آنان می‌گردد. مرگ مادران آن‌ها نیز در همان صحنه نخست داستان، گویای نقش کم‌رنگ و از نظر ساختار روایی داستان، شخصیت پس‌زمینه آنان است؛ گویا که تنها رسالت آنان، تولد قهرمانان دو داستان است.

#### ۲-۳-۱-۲- دونزاده‌بودن قهرمانان

سیاوش، معصوم‌ترین چهره آسمانی و شریف شاهنامه است. او نمونه‌ای از یک پهلوان وارسته و در عین حال شهریاری دونزاده است که اصل او از طرف پدر به پادشاهان ایران و از جانب مادر به تورانیان می‌رسد. تریستان نیز آمیخته‌ای از دو نژاد پادشاهان کورنوای و لوتوای است.

«داستان‌هایی این چنانی که فرد نمایانی از دو سو نژاد داشته‌باشد، نوعی پیوستگی جهانی را می‌رساند. این می‌رساند که انسان‌ها و ملت‌ها یکی هستند، اما به شاخه‌های خوب و بد تقسیم می‌شوند» (اسلامی‌ندوشن، ۱۳۸۱: ۱۳۸).

### ۳-۱-۲- پرورش قهرمانان توسط شخصی غیر از پدر

کاووس بنابر سنن شاهان پیشین که فرزند خود را برای آموزش و پرورش به موبدان یا پهلوانان می‌سپردند، سیاوش را به رستم می‌سپارد تا آیین رزم و بزم و هنرهای دیگر را از او بیاموزد.

جهان‌جوی گُرد پسندیده را	به رستم سپردش دل و دیده را
نشستن‌گهی ساخت در گلستان	تهمتن ببردش به زابلستان
عنان و رکیب و چه و چون و چند	سواری و تیر و کمان و کمند
همان باز و شاهین و یوز شکار	نشستن‌گه و مجلس و می‌گسار
سخن‌گفتن و رزم و راندن سپاه	ز داد و زی‌داد و تخت و کلاه
بسی رنج برداشت کآمد به بر	هنرها بیاموختش سربه‌سر

(فردوسی، ۱۳۷۹: ۱۰)

رستم از نظر شکل ظهور در این داستان شخصیت نمادین است. وی تمام ویژگی‌های انسان آرمانی مانند: پایندبودن به عهد و پیمان، دگردوستی و عشق به انسان‌ها را داراست. تریستان نیز بعد از مرگ پدر و مادر، به مدت هفت سال تحت پرورش روہالت قرار می‌گیرد؛ روہالت، سردار پدر تریستان بود و به سبب حسن عهد، به نام «روہالت درست پیمان» خوانده می‌شد. سپس روہالت تریستان را به استادی خردمند به نام «گورنال» می‌سپارد و گورنال همه هنرها مانند: فن به‌کار بردن نیزه، شمشیر، انداختن سنگ از فلاخن و... را به او می‌آموزد: «گورنال همچنین به تریستان آموخت که از دروغ و خیانت بیزار باشد و افتادگان را دستگیری کند و پیمان خود را نگاه دارد و چندگونه آوازخواندن و چنگ‌زدن و فن شکارکردن را نیز به او تعلیم داد» (بدیه، ۱۳۳۴: ۲۰).

### ۳-۱-۲- بازگشت قهرمانان به دربار

پس از سپری‌شدن دوران آموزش و پرورش سیاوش توسط تهمتن، سیاوش به کاخ پدر بازمی‌گردد و پدر او را جوانی برومند و بی‌همتا می‌یابد.

و زان پس بیامد بر شهریار	سپهد گرفتش سر اندر کنار
شگفتی ز دیدار او خیره ماند	برو بر همی نام یزدان بخواند

(فردوسی، ۱۳۷۹: ۱۲)

و اما بعد از گذشت هفت سال، در آغاز هشتمین سال، پدر فرمانی صادر می‌کند و مطابق آن منشور، سرزمین کهستان (ماوراءالنهر) را به پسر واگذار می‌کند.

چنین هفت سالش همی آزمود      به هر کار جز پاک‌زاده نبود  
 به هشتم بفرمود تا تاج زر      ز گوهر درافشان کلاه و کمر  
 نبشتند منشور بر پرنیان      به رسم بزرگان و فرکیان  
 زمین کهستان و را داد شاه      که بود او سزای بزرگی و گاه  
 (همان: ۱۳)

در داستان تریستان و ایزوت، وقتی تریستان توسط سوداگران نروژی ربوده و در آب‌ها رها می‌شود، پس از مدتی سرگردانی تریستان به میرشکاران کورنوای برخورد می‌کند و به آن‌ها تعلیم می‌دهد که چگونه شکارهای خود را تقسیم کنند. آن‌ها تریستان را نزد امیر خود مارک‌شاه می‌برند. روالت به دنبال تریستان راهی می‌شود و او را در کورنوای می‌یابد. او به مارک‌شاه می‌گوید که تریستان خواهرزاده اوست. «روالت درست پیمان پس از آنکه روزگاری در خشکی و در دریا سرگردان بود، عاقبت به کورنوای رسید و تریستان را بازیافت و یاقوتی را که مارک‌شاه برای هدیه زفاف به سپیدگل داده بود، به شاه نشان داد و گفت: ای مارک‌شاه، این جوان، تریستان، خواهرزاده تو و فرزند سپیدگل و ریوالن شاه است» (بدیه، ۱۳۳۴: ۲۸). مارک‌شاه لباس و سلاح پهلوانی را بر تن تریستان می‌پوشاند و تریستان در نبردی سخت قاتل پدرش را شکست می‌دهد. تریستان، لونا را به روالت می‌سپارد و خود نزد مارک‌شاه بازمی‌گردد.

#### ۱-۳-۲- ازدواج دختران جوان با پادشاهان سالخورده

در هر دو داستان دختری جوان با پادشاهی پیر ازدواج می‌کند (سودابه با کاووس) و (ایزوت با مارک‌شاه) و نکته قابل توجه آن است که هر دو دختران از سرزمین بیگانه و شاه‌زاده هستند؛ سودابه دختر شاه هاموران و ایزوت فرزند پادشاه ایرلند و پس از مدتی میان شه‌بانو و یکی از خویشاوندان شوهر که در روایت نخست، سیاوش، پسر شوهر و در همتای اروپایی آن، تریستان، خواهر زاده شوهر، عشقی ممنوع آغاز می‌شود.

#### ۱-۳-۲- آشکار شدن راز عشاق و اثبات بی‌گناهی

وقتی راز عشق یک‌سویه سودابه نسبت به سیاوش برای کاووس آشکار می‌شود، کاووس از سیاوش می‌خواهد تا با کسی در این مورد چیزی نگوید تا بلکه چاره‌ای بیاندیشد.

سیاوش از آن کار بد بی‌گناه	خردمندی وی بدانست شاه
بدو گفت ازین خود میندیش هیچ	هشیواری و رای و دانش بسیج
مکن یاد ازین هیچ و با کس مگوی	نباید که گیرد سخن رنگ و بوی

(فردوسی، ۱۳۷۹: ۲۸)

اما سودابه بار دیگر حيله‌ای اندیشید و آن سقط جنین توسط زنی باردار بود که وی دو کودک در رحم خود داشت و سودابه وانمود کرد که این دو کودک مُرده، متعلق به اوست. دو کودک مُرده را در طشت نهادند و در شبستان غوغایی برپا شد و این بار شاه به سیاوش بدگمان می‌شود و از ستاره‌شماران درخواست تا که آن‌ها وضعیت آن دو کودک را برای او مشخص کنند و آن‌ها نیز اعلام داشتند که آن دو کودک از فرزندان شاه نمی‌باشند و وقتی شاه حقیقت را از سودابه جستجو می‌کند، او در پاسخ به شاه می‌گوید که ستاره‌شناسان از ترس سیاوش، حقیقت را به شهریار نمی‌گویند. کاووس به مشورت با بزرگان می‌پردازد و آن‌ها نتیجه کار را در «ورگرم» می‌دانند.

ز پهلوی همه موبدان را بخواند	ز سودابه چندی سخن‌ها براند
چنین گفت با موبد شاه جهان	که درد سپهد نماند نهان
چو خواهی که پیدا کنی گفت‌وگوی	بباید زدن سنگ را بر سبوی
که هر چند فرزند هست ارجمند	دل شاه از اندیشه یابد گزند
وزین دختر شاه هاماوران	پر اندیشه گشتی به دیگر کران
ز هر در سخن چون بدین گونه گشت	بر آتش یکی را بباید گذشت
چنین است سوگند چرخ بلند	که بر بی‌گناهان نیاید گزند

(فردوسی، ۱۳۷۹: ۳۳)

در آیین مردم روزگار باستان برای آشکارشدن راست از دروغ، متوسل به یک‌سری آزمایش‌های دشوار می‌شدند و بر این باور بودند که خداوند راستگویان را رستگار می‌کند و این آیین را به زبان پهلوی «ور» می‌خوانند که در آتشگاه‌ها به دست موبدان انجام می‌شد و خود بر دو گونه بود: «ور سرد» (مانند: خوردن آب گوگرد، فروبردن سر به مدت زمانی در زیر آب سرد، گذشتن از رود یا دریای پر آب و...)، «ور گرم» (مانند: گذشتن از توده آتش، فروبردن پا در آب گرم، ریختن مس گداخته بر روی سینه و...)؛ پس آتش انبوهی برافروختن و شاه از سودابه خواست که از درون آتش بگذرد؛ اما وی در پاسخ گفت که آن دو کودک دلیل راستی کلام من است و سیاوش باید از این آتش بگذرد. سیاوش جامه سپیدی بر تن کرد و سوار بر اسب سیاهی

شد و خود را بر دل آتش زد: «گویی اسب را با شعله آتش زینت داده‌است و سپس با لب خندان و گونه گلگون از آتش بیرون آمده و فریاد شادی از مردم برخاست» (ماسه، ۱۳۷۵: ۱۳۲).

در داستان تریستان و ایزوت نیز روزی چهار بداندیش به مارک‌شاه گفتند: «شاهها تو شه‌بانو را بی‌داوری محکوم کرده‌بودی و این ناروا بود و امروز او را بی‌داوری عفو کرده‌ای و این نیز نارواست؛ او هرگز بی‌گناهی خود را اثبات نکرده و امیران کشورت بر شما طعنه می‌زنند، اگر بی‌گناه است، چه زیان دارد که بی‌گناه از گرفتن آهن تفته رنجی نمی‌برد. آیین چنین است و با این آزمایش آسان همه بدگمانی‌های کهن از میان می‌رود. شاه خشمگین می‌شود، ایزوت از مارک دلیل عصبانیتش را می‌پرسد و شاه ماجرا را تعریف می‌کند. شه‌بانو می‌پذیرد که به آهن تفته سوگند بخورد. ایزوت از شاه می‌خواهد آرتور شاه، اسقف گون و سردارانش را دعوت کند تا در برابر ایشان سوگند یاد کند نه در برابر امیران تا دیگر نتوانند انکار کنند. تریستان در روز داوری همچون زائری سیه‌روز در پلاسی که صدف‌ها از آن آویخته بود و با آوازی دردناک که صدقه می‌خواست، در شن‌زار سفید حاضر می‌شود و ایزوت را در آغوش می‌گیرد و به او کمک می‌کند تا از زورق پیاده شود و «آنگاه ایزوت بازوهای برهنه خود را در آتشدان کرد و تیغه آهن را در دست گرفت و نه قدم رفت. پس آن را به زمین انداخت و بازوان را صلیب‌وار برهم نهاد و پیش‌آورد، چنان‌که کف دست‌ها نمایان بود و همه دیدند که گوشت دستش از آلودگی که بر درخت است، شاداب‌تر است» (بدیه، ۱۳۳۴: ۱۸۲).

#### ۷-۱-۳-۲- ترک دیار توسط قهرمانان و ازدواج آنان با دو شاهزاده

سیاوش به بهانه جنگ با افراسیاب به توران می‌رود تا شاید از نیرنگ و دسیسه نامادری خود درامان باشد و در همانجا با «فرنگیس» دختر افراسیاب، به دلیل استحکام روابط میان ایران و توران ازدواج می‌کند. تریستان نیز برای فراموش کردن معشوقه خود، به سرزمین برتانی می‌رود و با دختر شاه آن سرزمین «ایزوت سپیددست» ازدواج می‌کند.

#### ۸-۱-۳-۲- فرجام غم‌انگیز قهرمانان هر دو داستان

سیاوش در پایان داستان متوجه خدعه گرسیوز می‌شود و از جنگ کردن با افراسیاب پرهیز می‌کند؛ اما بی‌فایده است و افراسیاب دستور جداکردن سر سیاوش را از تن او به «گروی» می‌دهد. «پیلسم» برادر پیران سعی می‌کند تا افراسیاب را از این کار بازدارد؛ اما موفق نمی‌شود و در نهایت سر سیاوش از بدن او جدا می‌شود.

یکی تشت بنهاد زرین برش      جداکرد زان سرو سیمین سرش  
(فردوسی، ۱۳۷۹: ۱۵۲)

در داستان تریستان و ایزوت نیز وقتی تریستان در جنگ مجروح می‌شود، از کاهردن، که از راز عشق او باخبر است می‌خواهد که به نزد ایزوت برود و او را با خود به برتانی بیاورد. او از کاهردن می‌خواهد که اگر موفق به آوردن ایزوت شد، به هنگام بازگشت بر کشتی خود بادبانی سفید و اگر موفق نشد، بادبانی سیاه برافرازد. کاهردن ایزوت را با خود می‌آورد، اما ایزوت سپیددست از راز عشق شوهر خود باخبر شده و به دروغ به تریستان می‌گوید که کاهردن با بادبانی سیاه درحال نزدیک‌شدن به ساحل است؛ تریستان امید خود به دیدار معشوقه را از دست می‌دهد و جان می‌سپارد و ایزوت نیز چون به ساحل می‌رسد و از مرگ تریستان باخبر می‌شود، در کنار او جان می‌سپارد.

#### ۹-۱-۳-۲- حسد و تنگ‌نظری ضدقهرمانان

در هر دو داستان قهرمانان به سبب حسادت یکی از اطرافیان خود کشته می‌شوند. «تریستان» در برتانی به علت کینه و حسادت همسرش «ایزوت سپیددست» و «سیاوش» در توران به سبب حسادت «گرسبوز» جان خود را از دست می‌دهد.

#### ۱۰-۱-۳-۲- رویش گیاهان

سیاوش «یکی از چند تن معدودی است که بیش از همه در ویران کردن پادشاهی دروغ دستی دارد و این کار با خون بی‌گناه او که می‌ریزد به انجام می‌رسد» (مسکوب، ۱۳۵۲: ۶۷). به هنگام جداشدن سر از تن سیاوش، طبیعت نیز به سوگواری با او می‌نشیند. بادی با گرد و غبار بس تیره به پا خاست که روی خورشید و ماه را تیره کرد.

یکی باد با تیره گردی سیاه      برآمد پیوشید خورشید و ماه  
همی یکدگر را ندیدند روی      گرفتند نفرین همه بر گروی  
(فردوسی، ۱۳۷۹: ۱۵۳)

«از ریختن خون سرخ سیاوش گیاهی سبز می‌روید به نام «خون سیاوشان» که برگ‌هایش به تمثال او مزین هستند» (سرامی، ۱۳۸۳: ۱۲۵).

فروریخت خون سر پر بها      به شخی که هرگز نوید گیا  
به ساعت گیاهی برآمد ز خون      بدانجا که آن طشت کردش نگون  
گیا را دهم من کنونت نشان      که خوانی همی خون سیاوشان

بسی فایده خلق را هست ازوی که هست اصلش از خون آن ماهروی  
(فردوسی، ۱۳۷۹: ۱۵۳)

در اسکندرنامه در فصل «رفتن شاه اسکندر به سیاوش گرد...» گوید که چون اسکندر به سیاوش گرد رسید، «همان ساعت برنشست و برفت تا آنجا که گور سیاوش بود. چون آنجا رسید، پنداشت که بهشت است و بر سر خاک او رفت، خاک او سرخ بود. خون تازه دید که می جوشید و در میان آن خون گرم، گیاهی برآمده بود سبز...» (نظامی، ۱۳۴۳: ۲۳۴). سبزبودن گیاه رسته از خون سرخ نشان می دهد که خون سیاوش هرگز پامال نخواهد شد و در رگ انسان هایی که از بدی ها به دور هستند، همیشه جاری و ساری است. در عاشقانه ترستان و ایزوت نیز وقتی مارک شاه از مرگ آن دو دل داده آگاه شد، از دریا گذشت و به برتانی آمد و کالبد آن دو را در کشتی خویش نهاد و به سوی تنازل برد و آن ها را در دیری به خاک سپرد. شب هنگام از گور ترستان عشقه ای سبز با گل های خوشبو روید و از بالای دیر گذشت و در گور ایزوت فرورفت. «این گیاه همیشه سبز نماد تداوم نیروی نباتی و پایداری اشتیاق هاست» (شوالیه، ۱۳۸۵: ۲۸۳). عشقه را بریدند، اما بازروید. سه بار آن عشقه را بریدند و موفق نشدند و سرانجام راز رویش آن را به مارک شاه گفتند و شاه «از آن پس ایشان را از بریدن عشقه بازداشت» (بدیه، ۱۳۳۴: ۲۸۰).

### ۲-۳-۲- وجوه افتراق دو داستان

جدول ۱. زنان در دو روایت

در داستان «ترستان و ایزوت» دختر جوان از ابتدا و قبل از دیدار مارک شاه از ازدواج با او احساس نارضایتی می کند.	سودابه و ایزوت
در داستان «سیاوش»، سودابه به عنوان همسری وفادار و عاشق نسبت به کاووس مطرح است.	
سودابه در داستان از قدرت بالایی در دربار برخوردار است و در حالی که ایزوت در دربار مارک شاه از چنین قدرتی بهره مند نیست. او حتی فاقد قدرت تصمیم گیری است؛ چراکه آداب و عادات اشراف و نجبای نظامی قرون وسطی، خشن و ستر بود. مرد دارای هرگونه حقی بود و زن حتی به طور قانونی و مشروع نیز حقی نداشت و گویی همیشه صغیر بود. در واقع زن، حتی اگر نجیب زاده نیز می بود، انسانی زیر دست به شمار می آمد؛ زیرا اهل جنگ نبود و نمی توانست چون مرد شمشیر بزند» (ستاری، ۱۳۷۰: ۱۷۷).	

جدول ۲. شخصیت شاهان در دو روایت

<p>- مارک شاه یکی از شخصیت های اصلی داستان (کاووس - مارک شاه) تریستان و ایزوت است؛ او مردی «سنجیده، متین، فرزانه و مهربانست. خیانت ایزوت بدو، داغ زبونی و انگشت‌نمایی را که خاص شوهران خیانت‌شده است، بر او نمی‌زند» (اسلامی‌ندوشن، ۱۳۸۱: ۷۴).</p> <p>- برخلاف مارک‌شاه، کاووس در شاهنامه مردی هوسباز، بی‌خرد و نالایق معرفی می‌شود؛ او کسی است که در پایان عمر «فر از او گسسته شد. کی کاووس مردی تند و خودکامه بود؛ اما در قدرت و شوکت همانند جمشید بود» (صفا، ۱۳۶۳: ۵۰۰).</p>	<p>مارک‌شاه - کاووس</p>
---	-----------------------------

جدول ۳. تفاوت قهرمانان اصلی دو داستان

<p>«سیاوش» در میان درباریان از محبوبیت خاصی (سیاوش - تریستان) برخوردار است. «تریستان» همواره مورد خشم و حسد درباریان مارک‌شاه واقع می‌شود.</p>	<p>سیاوش - تریستان</p>
--	----------------------------

جدول ۴. عشق

<p>«عشق میان تریستان و ایزوت»، ناخواسته و به موجب اشتباه برانزین خدمتکار در نشان دادن مهردارو شکل می‌گیرد و درست به‌همین علت برانزین تا پایان داستان همواره احساس گناه می‌کند.</p> <p>«عشق سودابه به پسرخوانده‌اش» از روی هوس و در یک نگاه ناگهانی است. «عاشق قهرمان حماسه می‌شود؛ اما قهرمان به عشق او واقعی نمی‌نهد» (شمیسا، ۱۳۷۳: ۶۳).</p> <p>در داستان تریستان و ایزوت، عشق میان دو شاهزاده، دوسویه و از جانب هر دو ابراز می‌شود.</p> <p>در حالی که عشق در داستان سیاوش و سودابه، تنها از جانب سودابه مطرح می‌شود و با رفتن قهرمان داستان به سرزمین تورانیان دیگر نامی از سودابه به میان نمی‌آید.</p>	<p>عشق</p>
---	------------

### ۳- نتیجه

آنچه که رغبت خواننده را برای خواندن این دو عاشقانه حماسی تحریض می‌کند، عشق‌مداری در هر دو داستان است؛ اما در تقابل آن گزینه‌ای که از همان آغاز دو داستان نامطلوب می‌نماید، عشق ممنوع قهرمانان آن است که البته این امر جان و روح هر دو روایت شده و موجب خلق حوادث و ایجاد کشمکش‌ها و جذب خواننده نسبت به خواندن و ادامه سیر داستان است. به نظر می‌رسد که

نویسندگان در هر دو داستان توانسته‌اند به‌خوبی خوانندگان آثار خود را راضی نگه‌داشته و ناکام‌ماندن عشق‌های حرام را به آنان گوشزد کنند؛ چنانکه عشق ناپاک سودابه نسبت به پسر شوهرش، موجب مرگ مظلومانه سیاوش و در رمانس تریستان و ایزوت نیز همین عشق نامیمون و البته ناخواسته میان آن دو دلداده، باعث قربانی شدن آن دو می‌شود و پایان هر دو داستان با مرگ تراژدیک قهرمانان آن خاتمه می‌یابد؛ اما نکته قابل تأملی که در هر دو اثر چشمگیر است و بر زیبایی و ماندگاری آن‌ها می‌افزاید، رویش گیاهان از مزار قهرمانانی است که ناخواسته به وادی عشق ممنوع کشیده شده‌اند و رویش این گیاهان حاکی از پاکی و بی‌گناهی آن دو و سبزی آن نماد بقا، جاودانگی، رهایی و زندگی دوباره آنان است.

#### ۴- منابع

۱. استاجی، ابراهیم، ساختار و ویژگی‌های داستان‌های عاشقانه - حماسی، فصلنامه دُرّ دری، دوره اول، سال اول، صص ۲۶-۷، نجف‌آباد: زمستان، ۱۳۹۰.
۲. اسلامی ندوشن، محمدعلی، ایران و جهان از نگاه شاهنامه، چاپ اول، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۱.
۳. بدیه، ژوزف، تریستان و ایزوت، ترجمه پرویز ناتل خانلری، چاپ اول، تهران: بنگاه ترجمه کتاب، ۱۳۳۴.
۴. دهخدا، علی اکبر، لغت‌نامه، تهران: انتشارات روزنه، ۱۳۷۳.
۵. ستاری، جلال، جان‌های آشنا، چاپ اول، تهران: توس، ۱۳۷۰.
۶. سرآمی، قدمعلی، از رنگ گل تا رنج خار، چاپ چهارم، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۳.
۷. شمیسا، سیروس، انواع ادبی، چاپ دوم، تهران: انتشارات فردوس، ۱۳۷۳.
۸. شوالیه، ژان، گبران، آلن، فرهنگ نمادها، ج ۴، چاپ اول، ترجمه سودابه فضاییلی، تهران: انتشارات جیحون، ۱۳۸۵.
۹. صفا، ذبیح‌اله، حماسه‌سرایی در ایران، چاپ چهارم، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳.
۱۰. فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه، چاپ پنجم، تهران: نشر قطره، ۱۳۷۹.
۱۱. ماسه، هانری، فردوسی و حماسه ملی، چاپ دوم، ترجمه دکتر مهدی روشن‌ضمیر، تبریز: انتشارات دانشگاه تبریز، ۱۳۷۵.
۱۲. مسکوب، شاهرخ، سوگ سیاوش در مرگ و رستاخیز، چاپ سوم، تهران: انتشارات خوارزمی، ۱۳۵۲.
۱۳. نظامی گنجوی، الیاس بن یوسف، اسکندرنامه، مصحح ایرج افشار، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۳.
۱۴. یونسی، ابراهیم، هنر داستان‌نویسی، چاپ یازدهم، تهران: انتشارات نگاه، ۱۳۹۲.